

"فانون"ی کہ ما می شناسیہ

Sco

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com



سارا شریعتی

شماره مقاله : ۱۰۲۲

تعداد صفحہ : ۴

آفرین بررسی : ۸۷/۰۶

تاریخ ترمیر : ۰۰۰۰

www.shandel.org

موضوع : —

"فانون"ی که ما می‌شناسیم

فانونی که ما (ایرانیانِ شناخته شده به نسلِ انقلاب) می‌شناسیم، قبل از هر چیز، فانونِ آخرین دورهٔ زندگی اوست. فانونِ "مغضوبینِ روی زمین"، فانونِ الجزایری، مبارز، جهان‌سومی. یکی از اصلی‌ترین تئوریسین‌های مبارزه با استعمار و آزادی‌بخشی جهان سوم. پزشکِ آنتیلی و روانپزشکِ نامداری که از کارش استعفا می‌دهد، بیمارستان و آیندهٔ شغلی‌اش را ترک می‌کند و به مبارزهٔ آزادی‌بخشِ الجزایر می‌پیوندد. مجاهدِ سازمانِ آزادی‌بخش می‌شود، سر‌دبیرِ المُجاهد می‌شود، نمایندهٔ دولتِ موقتِ جمهوریِ الجزایر، و این همه بی‌آنکه در پیروزیِ روپائی که زندگی‌اش را بر سرِ تحقق‌اش داد، حضور داشته باشد. (او چند ماه قبل از استقلالِ الجزایر درگذشت). فانونی که برای ما شناخته شده است، فانونی است که آزادی‌بخشی را با مرگِ سیستمِ استعماری و گشایشِ راهِ جدیدی اعلام می‌کند.

امروزی بودنِ تفکرِ فانون نیز در همین جاست. در نفیِ این بدیلِ واحد، در نفیِ دو راهی‌هایی که هر بار پیشِ پای مستعمرهٔ دیروز و جهانی زدهٔ امروز، قرار می‌دهند. دو راهیِ دیروز میانِ سیستمِ سرمایه‌داری یا سیستمِ سوسیالیسم بود و فانون از انتخابِ میانِ این دو، سرِ باز زد و به ابداعِ راهِ دیگری خواند و امروز همان بدیلِ واحد در شکلِ دیگری صورت‌بندی شده است: انتخابِ میانِ اونیورسالیسمی که توسطِ صاحبانِ قدرت تصاحب شده و یا هویت‌گرایی‌ای که ما را در خود می‌بندد و فلج می‌کند. هویت‌گرایی‌ای که به گفتهٔ فانون، نه تنها در برابرِ تاریخ، که حتی در برابرِ منافعِ مردمِ خودمان نیز قرارمان خواهد داد. این چهرهٔ سیاسیِ "فانون"ی است که ما می‌شناسیم.

اما فانونی که شریعتی به ما معرفی کرده است، چهرهٔ جذاب‌تر و برانگیزاننده‌تر دیگری هم برای نسلِ انقلابی داشت. چهرهٔ "انسانِ جدید". انسانی که می‌گفت: "من خود بنیانِ خودم هستم. حجمِ تاریخ هیچ یک از کنش‌هایم را تعیین نمی‌کند و بدین ترتیب در دایرهٔ آزادیِ خویش، وارد می‌شوم".

"آغازِ دوبارهٔ تاریخِ انسان"، این رویای فانون بود. "وقتِ مان را در تقلیدهای مَهْوَعِ تلف نکنیم، برای اروپا، برای خودمان، برای بشریت، رفقا، باید پوستِ

جدیدی آفرید، اندیشهٔ جدیدی بنا کرد، انسان جدیدی را ساخت". چرا که هدف، از نظر وی، نه "رسیدن به کسی"، بلکه برداشتن گامی به پیش است. برای اینکه "بشریت، به سطح دیگری از آنچه اروپا تاکنون نمایانده است، برسد".

با مطالعهٔ نتایج انسانیِ خشونتِ استعماری، فانون، تئوری "الیناسیونِ روان پریشانه" را **alienation psychotic**، همچون مهم‌ترین نتیجهٔ روندِ "سفیدسازی" انسانِ سیاه، و "شبیه‌سازی" انتلکتویلی جهانِ سوم، ارائه می‌کند. از سوی دیگر، از خود بیگانگی زدایی، از نظر فانون، جز با نفی این روند و خودآگاهی مستقیم نسبت به واقعیت‌های اقتصادی و سیاسی ممکن نیست. و این چنین، انسانِ جدید، بر اساس تفاوت‌های خود، به جهان شمولیت دست می‌یابد، نه با وام‌گیریِ خالص و سادهٔ کلامِ دیگران، بلکه با ابداعِ پیامِ خوش مبتنی بر تاریخ، فرهنگ و زبانِ خویش. بدین ترتیب است که انسانِ خودآگاه، با به رسمیت شناختنِ ریشه‌هایش، از آن فاصله می‌گیرد، بی آنکه هیچگاه از خود سلبِ شان کند. مدرنیتهٔ انسانِ جدید، در نتیجه، نه در برابر و علیه سنت‌اش، که مبتنی بر آن شکل می‌گیرد. این برنامهٔ رهایی‌بخش اما، در نزدِ فانون به هیچ عنوان ساختاری دگماتیک نمی‌یابد، چرا که انسانِ جدید، قبل از هر چیز، پرسش‌گر است، تا "آخرین نیایشِ" خود: "آه! تنِ من! کاری کن که تا آخرین لحظه، انسانی پرسش‌گر باقی بمانم!".

شریعتی، روشنفکرِ جوانِ ایرانی که در سال‌های شصت، در پاریس می‌زیست، با اندیشه‌های فانون آشنا می‌شود. وی به شدت از این پیامِ آزادی‌بخش و هم از شخصیتِ فانون متأثر می‌شود و اندیشه‌های او را به ایران معرفی می‌کند. ترجمهٔ بخشی از آثار وی و همچنین مقدمهٔ سارتر بر کتابِ فانون، از این جهت است. او همچون فانون معتقد است که در جوامعِ جهانِ سوم، این نه اشکالِ تولیدِ بومی، بلکه استعمار و سرمایه‌داریِ وارداتی است که زیر بنای اقتصادی را می‌سازند. او همچون فانون به نقشِ محوریِ روشنفکر در جوامعِ جهانِ سوم تأکید دارد. او همچون فانون به افشای روندِ شبیه‌سازیِ روشنفکر و از خود بیگانگی، به عنوانِ مهم‌ترین نتیجهٔ خشونتِ استعماری، می‌پردازد.

با این حال، دینامیزمِ روابطِ شریعتی و فانون، مبتنی بر یک تفاوت است: "تخمینِ جایگاه و نقشِ اجتماعیِ مذهب". آگاه به اینکه در جوامعِ تیپِ شرقی، مذهب در عین حال، شکلِ انحصاریِ جهان‌بینی، اصلِ سازماندهندهٔ زندگیِ اجتماعی و هم مبنای مشروعیتِ قدرت است و هرگونه مبارزهٔ طبقاتی و یا

مبارزهٔ سیاسی با زبان مذهبی است که بیان می‌شود و در شکل جنگ مذهبی است که نمود می‌یابد.

شریعتی به روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی، پیشنهاد می‌کند که امر دینی و مشخصاً اسلام را مقدمتاً همچون یک پدیدهٔ اجتماعی مورد تحلیل قرار دهند.

شریعتی همچون وپر و تحت تاثیر جامعه‌شناسی دینی وی، به اهمیت ساخت درونی حوزهٔ دینی واقف است و برای نقش این حوزه، هم از نظر تئوریک (باز نمود جهان و همچنین منطبق ایدئولوژیک آن) و هم از منظر تکامل تاریخی و واقعیت‌های اجتماعی‌ای که مذهب بدان ارجاع می‌دهد، اهمیت فراوانی قائل می‌شود، بی آنکه بخواهد یک بینش انحصارگرایانه از دین ارائه دهد. شریعتی در مذهب "افیونی" را می‌بیند که، به نسبت دوره‌های مختلف تاریخی (تصلب یافتگی و نهادسازی ثبوتی و یا نوآوری دینامیک)، هم مخدر است و هم درمان‌کننده. علت مستقلی که می‌تواند هم نقش استحماری ایفا کند و هم نقش آگاهی بخش. از نظر او، در جوامع مذهبی و مشخصاً مسلمان، هیچ تحول اجتماعی و سیاسی نمی‌تواند نهادینه شود جز با ساختار شکنی مقدماتی و بازسازی خود مذهب. در نتیجه، آزادی دین از زندان ارتجاع و تاریک اندیشی، رسالتی است که شریعتی پیش پای روشنفکران جهان سوم قرار می‌دهد. رسالتی که از نظر وی، به آزادی فکری همچون تضمین همهٔ اشکال رهایی بخشی - سیاسی، اقتصادی و ملی، ... - می‌انجامد. و این، محور مکاتبات شریعتی و قانون است. در حالی که قانون، بر مبارزهٔ آزادی بخش ضد استعماری تاکید دارد، شریعتی ضمن تأیید این مبارزه، اصلاح مذهبی را همچون در تاریخ اروپا، مبنای پروژهٔ اجتماعی و سیاسی خویش قرار می‌دهد.

شریعتی و قانون اما، همدیگر را باز می‌یابند و همراه می‌شوند. در ارادهٔ مشترک شان برای گشایش راه جدید، ابداع الگویی تازه، هر کدام با داده‌های فرهنگی خود، برای دست یابی به جهان شمولیتی که، فراسوی هرگونه تشخیص ملی، پیوندشان می‌دهد... تا "انسان جدید" از خلال این تجربه سر برآرد.